أعوذ بالله السّميع العليم من الشّيطٰن الرّجيم بسم الله الرحمٰن الرحيم

إن الحمد لله نحمده و نستعينه و نستغفره و نستهديه و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سيأت أعمالنا انه من يهدي الله فلا مضل له و من يضلل فلا هادي له و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمد عبده و رسوله.

اما بعد، به این گردِ هم آیی مبارك خوش آمدید. و از الله عز و جل میخواهم که این گرد هم آیی ما را در ترازوی حسناتِ همه ای ما شامل بگرداند. در درس هشتم سیرت نبوی مطهره هستیم. در دو درس گذشته در باره ای اسلوب های کفار صحبت نمودیم که در سدِ راهِ رسول الله (ص) و همراهان مؤمن شان آن را به وجود آورده بودند. و در باره ای ثباتِ مؤمنان صحبت کردیم. و این که چطور بر تعذیبِ شدیدی که در سر زمین مکه و در بیتِ الله حرام بالایشان تحمیل شده بود صبر نمودند. کفار برای جنگِ مؤمنان خود را فارغ کردند. و واضح معلوم می شد که نیتِ شان ریشه کن ساختن بود. چه خواهد شد اگر مؤمنان هلاك شوند؟ این یگانه طایفه ایست در روی زمین که الله را بصورتِ صحیح و حق آن می پرستند. مسؤلیتی بزرگی به گردنِ رسول الله (ص) و به گردنِ پیروانانش است تا این دین را به تمامِ اهل زمین برسانند. وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ. و نه فرستادیم ترا مگر از روی مهربانی بر عالمها (الأنبياء ١٠٧) یا طوری که رسول الله (ص) می فرمودند "إنما بُعِثتُ لكم خاصّة و للنّاسِ عامة. یعنی بطور خاص برای شما مبعوث شده ام و بطور عام برای همه ای مردم.

اینجا در حالیکه تعذیب در مکه بالای مؤمنین شدت یافت و نزدیك بود که مسلمانان بکلی ریشه کن شوند حلِ عملی ای برای نجات دادن دعوت از هلاك شدن نمودار شد. نوعی بود از اخذ نمودن از اسباب. رسول (ص) برای نجات دادن دعوت و نجات دادن مؤمنان یک طرح ریزی بشری را طرح ریزی می نمایند. ممکن بود الله عز و جل حبیب خود را و مؤمنان را با یک کلمه ای کن فیکون (یعنی باش پس می شود) نجات می داد. توسط یک معجزه ای خارق العاده ای آنها را نجات می داد. و لاکن سنت الله عز و جل در تغییر این طور نیست. رسول (ص) برای ما می آموزانند که از اسباب واقعی اخذ نماییم. بحیث بشر در دستان ایشان هم بود و بحیث بشر در دستان ما هم است.

رسول الله (ص) برای مجابهه ای طاغیان مکه وسیله ای جدیدی را فکر کردند. و این در عین زمان در حدود توانایی مؤمنان بود. گفتیم که در آنوقت مؤمنان قدرت این را نداشتند که با مشرکین بجنگند. الله عز و جل ایشان را منع نموده بود. و اعرض عن المشرکین. پس وسیله ای نو چه بود؟ آن هجرت بود. هجرت از سر زمین مکه به سر زمین نوی دیگر. که در آن تعذیب و آزار نبود. در آن ریشه کن شدن دعوت نیست. پلان تکتیکی توسط رسول الله (ص). تنها اشاراتی از آن سبقت نموده بود و آن در کتاب الله عز و جل آمد. الله عز و جل در سوره ای زمر آن را نازل فرمود. در آن این بود: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ. آنانرا که نیکو کاری کردند درین دنیا حالت نیک باشد و زمین خدا گشاده است. (الزمر ۱۰). پس زمین الله پر وسعت است. و بزرگترین قطعه در زمین، قطعه ایست که در آن الله عز و جل پرستش می شود. هیچ قطعه ای دیگری بخاطر دریا ها یا درختان یا ثروت یا اهل و عشیره فضیلت داده نمی شود. زمینِ صالح و پاک زمین ایست که در آن الله پرستش می شود. بخاطر این مسلمانان در فکر ترک کردن با شرف ترین نقطه ای زمین شدند. مکه، بیت الحرام. به جای دیگری بخاطری که آنها نمی توانند که الله عز و جل را در مکه طوری که می خواهند ببرستتند. پس جای غیر از آن باشد. مهم اینست الله عز و جل را عبادت نمائیم بدون این که در فتنه ای قرار بگیریم.

و هجرت، و ترکِ دیار و خانواده امر آسان نیست. تصمیم تصمیمی سخت است. و به انسان های خاص احتیاج دارد. به اعتبارِ اینکه آنها از مملکتی به مملکت دیگری بخاطر مثلاً بهتر ساختن درجه ای زندگی خود یا بخاطر جمع ثروت که در مملکتِ شان موجود نباشد یا بخاطر تحصیل علمی که در شهر آنها ملکِ خود را شان موجود نباشد یا زندگی کردن در یک جای خوب هجرت نمی کردند. هرگز . ترک می کنند. جائیکه حیات شان اسقرار داشت اگر قضیه ای دعوت نمی بود. به ملک دیگری می روند که شاید در آنجا فقیر باشند و دور هستند. و شاید گرم یا سرد باشد. و نا آشنا باشد. تمام این همه برای هیچ چیز دیگری نه. مگر بخاطر عبادت الله عز و جل. تصمیم بسیار سختی است. به مقیاس حاضر تخیل نمائید. مردی را تخیل نمائید که با استقرار در مملکتی زنده گی میکند که در دلش محبوب است. در مصر زنده گی می کند. در المغرب، در تونس، در امارات، در سعودی، در مملکت

مستقری زندگی می کند. و اوضاعش مستقر است. بعداً تصمیم می گیرد که مهاجرت کند به صومالیا مثلاً. تا الله عز و جل را بپرستد بعد از اینکه وضع در مملکت اش برایش تنگ ساخته شده است. تصمیم بسیار سختی است.

اگر به مملکتی مهاجرت میکرد که رفاهیت اش بزرگتر می بود و ثروتش بیش تر می بود، آسان می بود. لاکن به مملکتی سفر کند که عادتاً جان در آن (تهفوا) آرام نباشد آن به جهاد بزرگی بر نفس احتیاج دارد. از این خاطر است که الله أجرِ هجرت را عظیم نموده است وقتی که در راه او باشد سبحانه و تعالی. فرموده است تعالی: وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۵۸) لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ. و آنانکه هجرت کردند در راه خدا پس کشته شدند یا بمردند هر آئینه روزی دهد ایشان را خدا روزئ نیک و هر آئینه خدا بهترین روزی دهندگان است. البته در آرند ایشان را بموضعی که خوشنود شوند از آن و هر آئینه خدا دانا بردبارست.(الحج ۵۷-۵۹) و به پادش ببینید در آیه. مؤمنان در سعی دنبال رزق هجرت نکرده بوند. بلکه در ظاهرِ امر روزی خود را از دست می دهند. بخاطریکه آنها کار های خود را رها می کنند و به مملکتی هجرت می کنند که کار مناسب وافر در آن پیدا نمی شود. در اینجا الله عز و جل آنها را رزق حسن و خوب وعده نموده است. در کجا؟ در جنت. چیزی که نظر به حساب های بشر بد ترین شرایط است. مهاجرین یا کشته می شوند یا می میرند. الله عز و جل وعده می دهد و وعده اش حق است. که اگر ایشان کشته شدند یا مردند الله برایشان رزق حسن و خوب خواهد داد. اظافه بر آن برای مؤمنان اعلان شده است که رزق شان در دنیا کم نخواهد شد. رزق اش علی الرغم همه برایش می رسد. چه در ملک خود باشد یا خارج ملک خود باشد. در کاری یا در کار دیگری، در شرایطی یا در شرایط دیگری. و في السماء رزقكم و ما توعدون. پس در وقفه ای توقف می کنیم و تحلیل می کنیم.

کوشش می کنیم به سؤال مهمی جواب بدهیم. آیا مسلمانان بخاطر حفظ نمودن دعوت به هجرت تصمیم گرفتند یا بخاطر حفظ نمودن دعاة (یعنی دعوت دهنده گان)؟ یعنی در اول بین دو جواب فرق کم به نظر می رسد. لاکن اگر بخواهیم آن را تحلیل نمائیم در آن فرقِ بسیار بزرگی است. آیا دعوت

قربانی شود برای اینکه دعوت دهنده گان نجات داده شود یا اینکه بخاطر حفظ دعوت داعیان قربانی شوند؟ واقعت امر اینست که مهم ترین چیز در حیاتِ مؤمن دین است. اولین مقصد از مقاصدی که شریعت برای حمایتِ آن آمد دین است. و بخاطر دین همه چیز قربانی می شود. پس مؤمنان جان های خود را بخاطر دفاع از دین فدا می کنند. لاکن مؤمنان بخاطر جان خود دین را فدا نمی کنند. بلکه الله عز و جل مؤمنان را بر فدا کردن جان شان برای حفظ دین شان اختصاص داده است. ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بأن لهم الجنة. پس سبب اول در هجرت که رسول الله (ص) به آن تصمیم گرفتند حمایت نمودن از دین بود. به این معنا که رسول (ص) میخواستند تا برای دعوت غیر از مکه جایگاه دیگری بوجود بیآورند. تا اینکه اگر داعیان از مکه ریشه کن شوند طائفه ای دیگری در جای دیگری برای استمرار دعوت باقی بماند. یعنی هدف اصلی دعوت بود. پس از حکمت است که برای دعوت بیش تر از یك مرکز وجود داشته باشد. این را از رسول الله (ص) بیآموزیم. اگر یکی آن بسته شود در دیگرش کار جریان داشته باشد. طوری که می گویند تمام تخم هایت را در یك سبد نگذار. و سبب اول در هجرت حفاظت جانِ داعیان نبود. اگر چه که آن موضوع بسیار مهمی هم بود. و ملاحظاتِ ذیل این نظر را تأیید می کند که می گوئیم رسول الله (ص) تصمیم هجرتِ مسلمانان را بخاطر دعوت گرفتند نه بخاطر دعوت دهنده گان. بیآئید با هم فکر کنیم. که بودند آن کسانی که از ایشان طلب مهاجرت شد؟

هجرت از قریشی ها طلب شد نه از برده ها یا از کسانی که برده بودند. سبحان الله، مردمی هجرت نمودند که از عصبیت و قبیله گرایی برخوردار بودند و می توانست که حمایت برایشان وافر باشد.

اشراف و صاحبان مَنعت هجرت کردند و موالی و مستضعفین هجرت نکردند. و اگر هجرت بخاطر حفظ جان می بود این ضعفاء اول هجرت می کردند. و این کلام ما را به سوال دیگری می کشاند.

چرا اشراف یا شریف زاده ها بدون مردمان بسیط هجرت کردند؟ چه معنی دارد که رسول (ص) اشراف را به هجرت امر کردند و موالی و برده گان را امر نکردند.

بیآئید با رسول الله (ص) فکر کنیم. اولاً موضوع هجرت موضوع خطر ناك است. و در اثناء مطارده در أثر خشم و غضب ممکن اهل مکه مهاجرین طرد شده را به قتل می رساندند. خصوصاً اگر از برده گان می بودند. اما اگر از اشراف می بودند عملیه ای هجرت خطرش کمتر می بود. چون حتی

اگر آنها را گرفتار هم می کردند و دو باره به مکه می أوردند بخاطر قوت قبایل شان در باره ای قتل کردن شان فکر نمی کردند.

موضوع دوم این که اشراف زاده ها قادر تر اند که بالای اهل مملکتی که به آن هجرت می کنند بیشتر تأثیر بیآندازند. طبیعتی است از طبایع بشر که وقتی که اصیل صحبت می کند سخن اش شنیده می شود. و اگر ضعیف صحبت کند حرف اش را کسی نمی شنود. و غرض رساندن کلمه ای دعوت به گوش های مملکت میزبان است. و عرض کردنِ موضوع به بهترین صورتِ آن است. و مهاجرین در این حالت بحیث نمایندگان محترم سیاسی استقبال می شوند که به سیاستِ مکه اعتراض می کنند. .عوض این که مجموعه ای از برده گانی را استقبال نمایند که از نزد صاحب های خود فرار نموده اند

دیگر این که هجرت این اشراف زاده گان اجتماع مکه را به لرزه می آورد. و عملی مانند این هجرت افعال فوق العاده خطر ناك اهل مکه را وانمود می کند. این مردم مؤمنان طرد شده از بهترین اهل مملکت اند. آنها بیشتر از همه در اصلاحِ آن کوشش می کنند. آنها از شریف ترین مردم هستند. آنها مملکت را ترك می کنند بخاطری که در آن أمن نمی یابند. پس این کار اهل باطل چقدر نفرت انگیز و چه جریمه ای زشتی است. آیا همین ها باید از مملکت طرد شوند؟ آیا بالای این ها بخاطر دین شان ظلم می شود؟ هجرت اشراف زاده گان صدمه ای خواهد بود برای اهل مکه.

به خطاء زشت خود به حق مهاجرین و مملکت خود پی خواهند برد. اما اگر مستضعفین هجرت می کردند هیچ فرقی نمی کرد. آیا برده های نبودند که مملکت را ترك گفتند و فرار کردند؟ برده های دیگری را میآوریم. طاغوت ها چنین فکر میکنند. آدمیت و انسانیت نزد شان هیچ اعتباری ندارد. پس رسول الله (ص) عواطف و مشاعر مشرکین را تحریك می نمودند تا مقدار جریمه ای را که با مسلمانان در سد راه شان در دین الله عز و جل انجام دادند درك نمایند. بخاطر این سبب ها اشراف زاده گان هجرت کردند و ضعفاء هجرت نکردند. پس این ملاحظه ای اول بود به هجرتِ اشراف و به چیزی که اشاره می کند این است که هدفِ اولِ هجرت حمایتِ جان نبود و لاکن حمایتِ دعوت و دین بود.

ملاحظه ای مهمی دیگری تأکید میکند که سببِ اولِ هجرت حمایتِ دعوت بود و حمایتِ داعی ها نبود. ملاحظه این است که مهاجرین چه وقت از حبشه دوباره به صفِ مسلمانان عودت کردند؟ چه وقت به نزد رسول الله (ص) عودت نمودند؟ آیا در دوره ای مکه عودت نمودند یا در دوره ای مدینه؟ به این موقفِ عجیب گوش بدهید. تخیل کنید که مهاجرین در حبشه برای مدت بیشتر از پانزده سال باقی ماندند. این زمانِ بسیار طویلی است. هجرتِ اول مسلمانان به حبشه در سالِ پنجم بعثت صورت گرفت. در ماه رجب. و سریعاً بعد از سه ماه دوباره به مکه برگشتند طوریکه به تفصیل خواهد آمد انشاءالله. بعداً در سال هفتم سر از نو برای بار دوم به حبشه هجرت نمودند. لاکن در هجرت دوم برای وقتی طویلی در آنجا ماندند. در هجرتِ دوم دوازده سال در آنجا ماندند. و تا بعد از غزوه ای خیبر بر نگشتند. یعنی از وقتِ اولی که در باره ای هجرتِ اول به حبشه فکر کردند تا وقتیکه برگشت نمودند حوالی چهارده یا پانزده سال را در دیارِ هجرت گذشتاندند. واقعاتِ بسیار مهم و خطیر بالای مسلمانان گذشت. واقعاتِ بسیار بزرگی در بنای أمت اسلامی گذشت و با وجود آن هم مهاجرین از حبشه بر نگشتند. آن اجتهاد شخصی از جانب مهاجرین نبود. بلکه امری بود از .جانبِ قیادتِ متمثِلِ مسلمانان بواسطه ای رسول الله (ص) در آن زمان

هجرت نبوی به مدینه ای منوره گذشت. تأسیسِ دولت اسلامی گذشت. بناء بسیار مشکلی بود و مسلمانان کم بودند. و عدد در حبشه بزرگ بود. از هشتاد تجاوز نموده بود. فکر کنید که تعدادِ مسلمانان در غزوه ای بدر به تعدادِ مهاجرین در حبشه بود. حوالی هشتاد نفر بودند. و با وجود آن رسول الله (ص) آنها را طلب نکردند. بعداً غزواتِ بزرگ گذشت. بدر گذشت. بعداً بنو قَینُقاع، بعداً أُحُد، بعداً بنو نظیر، بعداً احزاب، بعداً بنو قُریظه. بعداً واقعه ای بزرگ و عظیم و مهمِ رخ داد و آن صلح حُدَیبیه بود. و بعد از صلح حدیبیه و بعد از اینکه مسلمانان در أمن شدند. حالا دولتی دارند که دارای کیانِ بسیار محترمی است. با هم پیمانان عقد می بندد و معاهدات را به درجه ای اعلی عقد میکند که جانب اش را می ترساند و رأی اش محترم شمرده میشود. در اینجا رسول الله (ص) احساس نمودند که ریشه کن شدن مسلمانان مشکل شده است. قبل از صلح حدیبیه در هر لحظه ای امکان آن موجود بود که مسلمانان ریشه کن شوند.

و نزديك ترين مثال آن غزوه ای احزاب بود که در آن کفار در مدينه از بين بردن بيخ اسلام را می خواستند. لاکن الله عز و جل پيروزی را برای مؤمنان نوشته بود. و مؤمنان توانستند از تنگی بوطل بگذرند طوريکه می گويند. و رسول الله (ص) گفتند: أَلأنَ نَغزُوهُم ولا يَغزُون. حالا ما با آنها خواهيم جنگيد و آنها نخواهند جنگيد.

وقتيکه رسول الله (ص) اولين لحظات أمن و امان را در مدينه احساس کردند برای طلب مهاجرين به حبشه خبر فرستادند. و عَمرو بن أُميه (رض) را فرستادند. پس در سال هفتم هجرت بعد از فتح خيبر آمدند. رسول الله (ص) با أمور با حکمت سياسی عجيبی تعامل می نمودند. برای مسلمان تخمی را در آنجا در جای دوری مانند حبشه حفظ کرده بودند که اگر مسلمانان در مدينه هلاك شوند مهاجرين بيرق را در حبشه حمل نمايند. پس مسلمانان نقش در غايت اهميت را در حبشه بدوش داشتند. مانند يك زخيره ای مهم استراتيجيك برای مسلمانان بودند. و آماده ای بر گشت نمودن به مدينه در هر لحظه ای بودند اگر قيادت آنرا ميخواست. نقش ها برای مسلمانان به دقت توزيع شده بود. طائفه ای از ايشان به وضاحت در اواخر دوره ای مکه و دوره ای مدينه در بناء نمودن کار می کردند. اين طائفه در معرض خطر شديدی قرار داشتند و در هر لحظه ای با مرگ مقابل بودند. و طائفه ای ديگری بطور ضمنی در حبشه بودند. در ظاهر امر آنها در معرض آزار و اذيت قرار نداشتند. لاکن مأموريت شان بی نهايت مهم بود. آنها بايد دعوت را به تنهايی حمل می کردند اگر مسلمانان در مدينه هلاك می شدند. و شخص خود رسول الله (ص) می مردند و امانت تنها در گردن آنها معلق می ماند.

و در اينجا دو تبصره ها نهايت مهم است. تبصره ای اول اين که آن توزيع نمودن نقش ها با معرفتِ قيادت مسلمانان جواب گوی به رسول الله (ص) اتمام يافت. و در هر دو طرف طاعتِ عظيمی وجود داشت. طرفی که در مدينه کار می کرد و طرفی که در حبشه کار می کرد. و اگر موضوع به فرد علاهده ای ترك داده می شد هوا در انتخاب داخل می شد. هوای انسان می گويد که از منطقه ای جنگ دور و در امان در حبشه باشد. و هوای انسان می گويد که برای اسلام در جای معينی کار کند. هوايش برايش می گويد که در پهلوی رسول الله (ص) کار کند. و يا در قبيله ای فلان و فلان کار کند. برای اينکه هوا در انتخاب داخل نشود رهبر (ص) نقش ها را بر مسلمانان توزيع

نمودند. و مسلمانان با ادب کامل اطاعت کردند. عسکر صادق برای کار معینی یا جای معینی شرط نمی گذارد. یك عسکر در اسلام برای الله عز و جل کار می کند و در هر جائیکه گذاشته شود با همان اندازه شوق در آنجا کار می کند. به همان اندازه موضوع به تنظیم هم احتیاج دارد. این نقش را که اجرا می کند؟ و نقش دیگر را که اجرا می کند؟ تا نقش ها بین مردم مخلوط و درهم و بر هم اساس کار جمعیت. نشود. این همه بر می گردد به قیادت مسلمانان و به شوری و به رأی مجموع و همه و کسی که آن را برای ما آموخته است رسول الله (ص) هستند. پس این تبصره ای اول بود که تنوع نقش ها را در أمت اسلامی و نقش قیادت را در این تنوع واضح می سازد.

تبصره ای دوم این که مسلمانان مهاجر به حبشه در حالت رکون یا سستی نبودند بلکه در آماده گی دایم و پرورش و آموزش مداوم بودند. ایمان در وجود شان به درجه ای عجیبی بود. و برای برگشت و مشارکت و ایستاد شدن در صف جلو و در مواجهات مرگ کاملاً آماده بودند. ثبوت آن اینست که همین که اشاره ای عودت برایشان رسید بدون تردد و اعتراض و بدون خستگی و آهستگی و بدون وقت خواستن برای تجهیزات و انتقال عودت نمودند. و وقتی که به مدینه رسیدند در صف داخل شدند و مشقت ها را حمل نمودند مثل این که همرای شان در تمام تجارب سابقه زنده گی کرده اند. به درجه ایکه وقتی که آنها به مدینه داخل شدند میدانستند که رسول الله (ص) خیبر را فتح نموده اند. خیبر به بُعد صد کیلو متر در شمال مدینه ای منوره است. پس همه ایشان برای شرکت نمودن در غزوه مستقیماً به خیبر رفتند پس در یافتند که فتح شده بود. و رسول الله (ص) به دیدن آنها بسیار مسرور شدند و گفتند والله نمی دانم به کدام این دو واقعه خوشحال شوم، (در یك روایت) به فتح خیبر یا به آمدن جعفر. جعفر (رض) امیر مهاجرین در هجرت دوم به حبشه بود. و بعداً خود جعفر ابن ابی طالب یك سال بعد از عودت (سیزده ماه) مجاهد فی سبیل الله در سریه یا جنگ مؤته خارج شد. بلکه یکی از رهبران آن بود. و دیدیم که چطور بدون تردد جنگ کرد و بدون شانه خالی کردن پیش رفت و چطور ثبات نمود بدون فرار و چطور شهید شد (رض) بدون خوف و وجل. جعفر (رض) از حبشه کاملاً مجهز برای قتال فی سبیل الله آمده بود.

دوره ای حبشه برای مسلمانان تربیه و آماده گی بود و هرگز فرار از حقیقت نبود.

چرا حبشه و نه جای دیگری؟

پس هجرت به حبشه بخاطر انشای مرکز جدیدی بود برای دعوت که استمرار و بقای آن را تضمین می نمود. و وسیله ای جدیدی بود برای مواجه شدن با اسلوب های بی حرمتی در سر زمین مکه. و لاکن در اینجا سوال بسیار مهمی است که چرا رسول الله (ص) به خصوص حبشه را انتخاب نمودند تا مسلمانان به آن هجرت کنند؟ شکی نیست که رسول (ص) در باره ای جائیکه ممکن باشد مسلمانان را به آنجا بفرستند زیاد فکر کردند. و شاید نزدیك ترین جای در ذهن جایی آنها را بفرستند که در جزیره ای عرب نزد قبیله ای از قبایل. در آنجا تجمعات قبایلی بزرگی و زیادی در جزیره ای عرب بود. در آنجا ثقیف در طائف بود. در آنجا هوازن بود در حُنین، بنو حنیفه بود در شرق جزیره. عَبس و ذِبیان بودند در شمال مدینه. و غیر از ایشان بسیار بودند. غَطَفان، بنو بکر، بنو عامر، یعنی بسیار بودند. این قبایل بخاطر متمیز بودن شان در صفات اختصاصی و زندگی کردن شان با وضعیت بسیار مشابه با مسلمانان به مسلمانان در مکه بسیار نزدیك بودند. و مسلمانان با آنها در طبیعت حیات تغییر بزرگی را احساس نمی کردند. بخاطریکه به اضافه ای نزدیك بودن مسافه به زبان عربی تکلم میکردند. پس اگر رسول الله (ص) به مسلمانان ضرورت پیدا می کردند به زودی نزد شان آمده می .توانستند

تمام این مزایا در این قبایل وجود داشت. لاکن همه ای این قبایل مشرك بودند. پس با وجود اینکه این قبایل مستقیماً با مسلمانان اعلان دشمنی نکرده بودند ولی همه ای آنها به اندازه ای بسیار زیاد احترام به قریش قایل بودند. و شکی نیست که اگر قریشی ها مسلمانان را طلب می نمودند این قبایل در فرستادن مسلمانان به کفار اهل مکه تردد نمی کردند. پس انتخاب قبایل اطراف مکه در جزیره ای عرب انتخاب سلیمی نمی بود.

و شاید در باره ای یثرب هم فکر کرده باشند (ص). که بعداً مدینه ای منوره شد. لاکن در یثرب در آن شب و روز یك مسلمان هم وجود نداشت و در عین حال جای متقلب و بی ثبات بود. جنگ ها بین أوس و خَزرج شدید بود. و همچنان یهود برای مدت زیادی در آن سر زمین زندگی می کردند. و تاریخ یهود طبعاً بشارت به هیچ خیری نمی دهد. و شاید (ص) در باره ای عراق فکر کرده باشند.

در آنجا قبایل بسیار زیادی از عرب مثل بنی شْیبان در این مناطق زندگی می کردند. و لاکن این قبایل اضافه بر اینکه همه ایشان مشرك بودند با فارس شدیداً هم پیمان و متحد بودند. و عادتاً حکمروایان از دعوت های اصلاحی تنفر می داشته باشند. پس برای کسره ای فارس این آمدن مسلمانان خوش آیند نمی بود.

و شاید رسول الله (ص) در باره ای شام هم فکر کرده باشند. قبایل عربی در شام هم زندگی می کردند. مانند قبایل غساسِنه. لاکن آنها در جانب دیگر طرفدار روم بودند. و آنها هم به این دعوت جدید خوش آمدید نمی گفتند.

و شاید در باره ای مصر هم فکر نموده اند. ولاکن علی الرغم اینکه حکمران معتدلی یعنی مُقَوقِس در آنجا بود توسط رومانی ها اشغال شده بود. و در آنوقت از امر بدست اش چیزی نبود. و شاید (ص) در باره ای یمن فکر کرده باشند. لاکن یمن از طرف فارس اشغال شده بود. و فارسی ها آمدن مسلمانان را قبول نمی کردند.

شکی نیست که ایشان در باره ای همه ای این اماکن فکر کرده بودند. بخاطری که نزدیك بودند و منطقی بود. و اکثر ایشان عربی بودند، به استثنای مصر. لاکن (ص) آنها را مناسب نیافتند. پس سبحان الله، در ذهن شان انتخاب اخیر ظهور کرد. و آنچه که در نظر بسیاری عجیب معلوم می شود، حتیٰ در نظر اشخاص معاصر ایشان (ص). آن انتخاب حبشه بود. سبحان الله، حبشه انتخاب عجیبی بود. و اگر به چیزی دلالت کند، به وسعت اطلاع رسول الله (ص) و ضمناً به حکمت ایشان دلالت می کند. حبشه گر چه در آن بعض عیب های ملموس وجود دارد ولی صفات آن بر عیب هایش بر تری می کند. عیوب حبشه چه بود؟ عیوب حبشه یکی این بود که از مکه دور بود. و تماس گرفتن و ارسال نمودن بین رسول الله (ص) و مجموعه ای مهاجرین مشکل بود. همچنان از عیوب مهم اش لسان بود. آنها به لسان حبشی حرف می زدند که از لسان عربی بکلی فرق داشت. دیگر اینکه طبایع مردم حبشه بسیار زیاد از عادات عرب ها و جزیره ای عرب فرق داشت که در اثر آن عادات زندگی کردن در آنجا مشکلات نِسبی را بوجود میآورد.

صفات هجرت به حبشه

این عیوب حبشه بود. لاکن به صفات انتخاب حبشه از نگاه هجرت در آن ببینید. اولاً حکمران در حبشه عادل بود. رسول الله (ص) به اصحاب خود گفتند: لو خرجتم الی حبشة فإنَ بها ملِکاً لا يُظلَمُ عندهُ احدٌ. رسول (ص) هیچ چیزی را به آن مرد ربط ندادند. نه در حیات اش و نه در دینش. لاکن تنها در عدالت اش ربط دادند. چیزی که بر مسلمانان در مکه اتفاق افتاد نتیجه ای ظلم آشکاری بود از سوی مردم مکه. ظالم به حقوق دیگران نه می بیند و نه توجه می کند و نه فکر می کند.

پادشاه حبشه نجاشی (رح) عادل بود. پس با صرف نظر از دین بلکه با صرف نظر از دوست داشتن یا تنفر کردن از دیگران حقوق شان را حفظ می کرد. عدالت اساسی است از اساس های حکومت کردن. به غیر از آن انسان در دنیا استقامت نمی داشته باشد. و به غیر از آن در آخرت هم نجات نمی یابد. وسعت فکر رسول (ص) و دو اندیشی و عمق مفکوره ای ایشان بود که مملکتی را انتخاب نمودند که حکمران عادلی در آن حکمرانی می کرد. پس با آن حمایت بزرگی را برای اصحاب خود تضمین نمودند.

و این درسی است برای داعیان که از مردمی که به عدل موصوف هستند استفاده نمایند و از احوال ممالك اطراف خود اطلاع داشته باشند حتیٰ در زمان استضعاف یا ضعیف بودن. فایده خواهد داشت تا از مردی به امثال ایشان استعانت بخواهند ولو که دین اش هم از دین خودشان مختلف باشد. پس این صفت عمده ای بود در سر زمین حبشه.

خوبی دوم حبشه

خوبی دوم چه بود؟ در سر زمین حبشه نصاری زنده گی می کردند. و مسلمانان به نصرانی ها احساس نزدیکی می نمودند چون آنها هم اهل کتاب بودند. و آن در همدردی مسلمانان با روم در جنگ ضد فارس بت پرست ظاهر گشت. و رسول الله (ص) و مؤمنان احساس نمودند که قلوب نصاری به دعوت نزدیك تر خواهد بود نسبت به دیگران. و سبحان الله، قرأن سالها بعد از آن نازل می شود تا به آن معنا تأکید نماید. سبحٰن الله، لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ. (المائدة ٨٢). با تأسف در سر زمین حبشه در آن وقت در نتیجه ای تحریف تورات و

انجیل اعتقادات اکثر مردم منحرف بود. و لاکن بعض شان هنوز هم اعتقاد صحیح داشتند. و از آنها یکی شان نجاشی بود (رح). و آن طوریکه خواهیم دید در تعامل با مهاجرین مسلمان بسیار سود مند بود. پس این خوبی دوم سر زمین حبشه بود.

خوبی سوم حبشه

خوبی سوم حبشه این بود که آن مملکتی بود دور از مکه. با وجود اینکه بخاطر مشکلات ارتباط رسول الله (ص) با مهاجرین دوری حبشه یك عیب محسوب می شد با آنهم برای مهاجرین جایی بود با أمن فراوان دور از اهل باطل در مکه. و فراموش نکنید که بین جزیره ای عرب و حبشه بحر بزرگی است. بحر احمر

خوبی چهارم خوبی چهارم این که حبشه سرزمین مستقل بود. هیچکس بالایش حکم نمی کرد. بلی، کلیسای مصری را در اسکندریه متابعت می کرد لاکن آن متابعب دینی بود نه متابعت سیاسی. پس خطر آن وجود ندارد که قیصر روم یا کِسره ای فارس یا غیر از ایشان به حبشه نظر بدهد.

خوبی پنجم موضوع پنجم اینکه حبشه مملکت قوی در منطقه بود و پادشاه بزرگی داشت و مردم مکه آن پادشاه را بسیار عظیم می شمردند. و بین شان سفارات و مراسلات و هدیه ها بود. و این ممکن در انتخاب حبشه یك عیب می بود اگر پادشاه حبشه به عدل اتصال نمی داشت. اما قوت و عظمت اش با عدل حمایت وافر را برای مهاجرین تأکید می نمود. برای قریش نا ممکن بود که بخاطر مطارده ای مهاجرین در فکر جنگ با حبشه بیأفتند. طوریکه بعداً در مدینه در جنگ احزاب این کار را کردند. قدرت حبشه و بُعد مسافه عواملی بود که فکر جنگ با حبشه را محال می ساخت. بیش ترین چیزی که قریش کرده می توانست این بود که یك سفارت رسمی برای طلب مهاجرین می فرستاد. پس اگر پادشاه عادل می بود بدون شك تسلیم دادن مهمانان و زیارت کننده گان خود را رد می کرد.

موضوع ششم   موضوع ششم اینکه حبشه مملکت

تجارتی بود و دارای قدرت اقتصادی قابل قبول در آن وقت بود. و در نتیجه ای آمدن مهاجرین به آنجا خوف بحران اقتصادی از آن نمی رفت. و آن بلاشك أمن و استقرار برای مهاجرین بود و در ضمن روحیه ای مردم حبشه را تغییر نمی داد پس بحرانی را احساس نمی کردند که نتیجه ای هجرت مسلمانان به آن گفته شود. به خاطر این سبب ها و شاید سبب های دیگری هم بوده باشد که انتخاب حبشه انتخاب بسیار بجا بوده است. و مهاجرین در واقع بطرف آن رفتند تا چیزی را که در سیرت بنام هجرت اول به حبشه مسماء است شروع کنند.

مهاجرین به حبشه

رسول الله (ص) به چارده مؤمن امر دادند تا به حبشه هجرت کنند. ده مرد و چار زن، طبعاً زنان زوجه های چهار نفر از مردان بودند. و این طَلیعه یا جلو صف اول مهاجرین بود. و میخواهم در این موقف بالای دو وقفه ای نهایت مهم توقف نمایم. وقفه ای اول اینکه اولین کسانی از مسلمانان که هجرت نمودند که بودند. در مطالعه ای اسمائیکه هجرت نمودند و وقفه ای بسیار زیاد طولانی ای بالای اسم اول، آن عثمان ابن عفان (رض) اموی بود. و زوجه اش که بود؟ رُقَیّه بنت رسول الله (ص). یا الله! چه موقفی! عمیق ترین وسیله برای تربیه وسیله ای رهنما و سر مشق است. رسول الله (ص) اوامر خود را بر هجرت و ترك دیار صادر نمودند. بعداً خودشان (ص) از آزار و اذیت این هجرت کناره نگرفتند. این است دختر شان رقیّه، حبیبه ای قلب ایشان (ص) با مهاجرین به حبشه ص) که ذایقه ای درد) هجرت می کند. بلکه بر مهاجرین سبقت می جوید. این است رسول الله دوری را می چشند طوری که اصحاب مؤمن ایشان می چشند.

! ناممکن است که قائد بالای سپاهیان خود تأثیر وارد کند جز اینکه بدانند که او هم در سنگر همرای ایشان است. چقدر آسان است که به پرهیزگاری امر کنی. چقدر أسان است که به اخلاص امر کنی. چقدر آسان است که به قربانی امر کنی. چقدر آسان است که به جهاد امر کنی. چقدر آسان است که به هجرت امر کنی. بلکه چقدر آسان است که به مردن امر کنی. لاکن همه ای آن

بالای هیچ کس أثر نمی کند اگر با عمل مقایسه نشود. تربیه با مثال، پیغامی از رسول الله (ص) به هر رهبر و قائد. اگر میخواهی که دل های مردم ات و اتباع ات را کسب نمایی نزد شان پائین شو و همرایشان زندگی کن با ایشان مخلوط شو. خوش شو به آنچه که خوش می شوند و رنج ببر از آنچه که آنها رنج می برند. در طعام شان و نوشابه ای شان و سفر شان و کوشش شان و جنگ شان اشتراك کن. در آنوقت بدان که قلب هایشان را کسب نمودی.

اسم دوم هم در این هجرت از خانه ای رسول (ص) بود. جعفر ابن ابی طالب (رض)، پسر کاکای رسول الله (ص)، هاشمی، قریشی، شریف. او و زوجه اش اسماء بنت عُمَیس رضی الله عنها هجرت کردند. و همین طور باقی اسم ها هم اکثر شان از اصحاب شرف و مکانت و منعت بود طوریکه ذکر کردیم. عبدالرحمٰن بن عَوف از بنی زُهره، زُبَیر بن عَوام از بنی اسد، ابو سَلَمه بن ابو اسد از بنو مخزوم، ابو حُذَیفه بن عُتبه از بنی عبد شمس، مُصعب بن عُمَیر از بنی عبدالدار. و اینچنین اکثر مهاجرین از اشراف مکه بودند.

اما وقفه ای مهم دوم این که مسلمانان برای تضمین نمودن کامیابی عملیه ای هجرت از تمام اسباب ممکن اخذ نمودند. نگفتند که توکل به الله عز و جل می کنیم و از او می خواهیم و بعداً کار خود را بدون اماده گی تسلیم نمایند. نه ابداً چنین نبود. از تمام اسبابی که در دست داشتند اخذ نمودند. اولاً مسلمانان در سریت و پنهانیت کامل خارج شدند. و هرگز کسی از هجرت شان خبر نشد. دوم اینکه در مجموعه ای واحدی خارج نشدند. بلکه بطور متفرق خارج شدند تا توجه را به خود جلب نکنند. سوم برای تضمین نمودن عدم اختلاف و وحدت بخشیدن صف رسول الله (ص) از خود شان برایشان امیری را انتخاب نمودند. عثمان ابن مظعون (رض) را از بنی جُمَح انتخاب نمودند.

چهارم تنوع ملموس بود از قبایل مکه. به این نقطه توجه کنید. رسول (ص) از هر قبیله ای مردی را خارج نمودند. و با این کار مکه نمی توانست ضد قبیله ای واحدی (تحزب) نماید. رسول الله (ص) از هر قبیله ای مردی را انتخاب نمودند پس بالای اهل مکه بسیار مشکل بود. از ناحیه ای دیگر به همان اندازه از جانب این نماینده گان أثر بالای پادشاه حبشه واضح خواهد بود. پس این نمایندگان که از قبایل مختلف تشکیل شده است مانند اینکه سفارت رسمی ای باشد که از مردم مکه نماینده گی کند. عضوی از هر قبیله. در ذهن نجاشی هرگز خطور نخواهد کرد که این حرکت قبایلی است. بلکه

آن دعوت دینی و اخلاقی است. بین قبیله ای یا دیگری فرقی نمی گذارد. و این برای دسیسه ای قریش جواب خوبی خواهد بود اگر کوشش کنند که نزد پادشای حبشه پلان سازی کنند. سبحان الله، ابتکار و طرحگری در هجرت توسط رسول الله (ص). و از تمام اسباب مادی اخذ نمودند تا به ما بیآموزنند که چطور در راه و طریق ایشان سیر نمائیم (ص).

مؤمنان بطور خفیه از مکه خارج شدند و در نزد ساحل دریا جمع شدند و لاکن سبحان الله با وجود این همه اهل مکه توانستند مسیر راه شان را بدانند و به آنها خود را برسانند. جنگ حق و باطل تا روز قیامت نهایت ندارد. در اینجا امکان داشت که این هجرت بدون نتیجه بکلی ناکام می شد. لاکن سبحان الله، مسلمانان به الله عز و جل التماس نمودند. التماس دعا نمودند تا از آنچه که به آن دچار شده اند نجات شان بدهد. در این لحظه در دریا دوعدد کشتی را روانه بطرف حبشه دریافتند. پس سوار آن دو کشتی شدند و بسم الله گفته بسرعت به وسط دریا رفتند. و مشرکین نتوانستند به آنها .رسیده گی کنند

مسلمانان تمام نیرو و سعی خود را به خرج دادند و از اسباب به طور کامل کار گرفتند. و لاکن مشرکین آنها را دریافتند. چرا؟ تا مسلمانان به الله عز و جل پناه ببرند. تا بدانند که اخذ نمودن از اسباب نفع نمی رساند تا که الله عز و جل نخواهد. و تا اینکه بطور حقیقی درك نمایند که تمام کون و هستی بدست الله عز و جل است و هر طوری که بخواهد آن را صرف می کند. مسلمانان در امان به حبشه رسیدند. و همانطوری که رسول الله (ص) توقع داشتند نجاشی آنها را به بهترین وجه استقبال نمود. و در مکرم ترین خانه نزد او نشستند. و هیچ عَنَت و یا اذیتی یا مشقتی به آنها نرسید. و روز ها گذشت، یکماه و دو ماه و سه ماه گذشت. و در مکه کار های بزرگی اتفاق افتاد. حادثاتی که در ظاهر بسیط معلوم می شد ولاکن آن پایگاه های تغییر بسیار زیاد مهم بود. مقصد ام تنها تغییر اوضاع مکه نیست بلکه تغییر نقشه ای جهان بعد از آن است. چه اتفاق افتاد در مکه؟

اسلام آوردن دو قهرمان اولاً حمزه بن عبدالمطلب (رض) کاکای رسول الله (ص) اسلام آورد. دوم تنها سه روز بعد از او عمر بن خَطاب (رض) ایمان آورد. و روزگار مفاجأت بزرگی را برای مردم تمام دنیا حمل خواهد نمود. مردم دنیا خواهند دید که چطور این مرد بسیط عمر که در این قصبه ای کوچك (مکه) ایمان آورد لشکر مؤمنان را رهبری خواهد نمود تا که شوکت

های فارس و روم را بشکند. و اطراف عالم را در یك خلافت واحدی و تحت بیرق خلیفه ای واحدی وحدت بدهد. عمر بن الخَطاب (رض)، الفاروق در مکه ایمان آورد. پس در سیاست مؤمنان تغییرات بنیادی آمد. به تفصیل آن خواهیم رسید انشاء الله لاکن در اینجا تنها بخاطر اهمیت آن در قضیه هجرت به حبشه به آن تعلق میگیریم.

عمر بن الخَطاب ایمان آورد پس اسلام در مکه ظاهر شد و بسیاری بعد از اینکه رسول الله (ص) برایشان اجازه دادند اسلام خود را آشکار نمودند. و طوری که عبدالله ابن مسعود (رض) گفت مازِلنا أعزّةِ مُنذُ أسلَمَ عمرُ (رض). یعنی از وقتیکه عمر (رض) اسلام آورد ما عزتمند شدیم. و عذاب وحشی را که قریش بالای مؤمنان روا می داشتند به قدر بسیار بزرگی کاهش یافت. و مسلمانان در مکه لحظات بزرگی از سعادت و خوشی را بسر می بردند که برای زمان طویلی از آن دور بودند. سعادت در اسلام آوردن دو قهرمان بزرگ و جلیل حمزه بن عبدالمطلب و عمر بن الخَطاب (رض). و سعادت بر احساس در أمن بودن نسبی ایکه مسلمانان بعد از پنج سال برای بار اول آن را احساس نمودند. و خوشی برای احساس نمودن عزت و فخر بر این دین و پیروانان آن. و سبحان الله، خبر این خوشی به حبشه پرواز نمود. و قلوب مؤمنان را در حبشه با قلوب مؤمنان در مکه وصل کرد. و آنها هم همان سعادت و خوشی را احساس نمودند و در ضمن آن احساس نمودند به خوشی عودت نمودن به وطن و سر زمین اجداد و خانواده و بیت الحرام و بلد الحرام. مسلمانان احساس نمودند که عودت کردن به مکه ممکن خواهد بود. و برگشت نزدیك خواهد بود انشاءالله. همزمان با حادثه ای بزرگ (اسلام دو قهرمان حمزه و عمر رض) حادثه ای عجیب دیگری در مکه در ساحه ای بیت الحرام اتفاق افتاد.

کفار در اثر قرآن سجده می کنند

در رمضان سال پنجم بعد از بعثت، از اسلوب کافران این بود که بخاطر منع کردن مردم از تحت تأثیر رفتن در کلام الله عز و جل اصلاً خود را هم از شنیدن آن منع می نمودند. بخاطریکه آنها می دانستند که اگر هر کسی از ایشان به قرآن گوش بدهد به آن ایمان می آورد. وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ. و گفتند کافران مشنوید این قرأن را و سخن بیهوده گوئید در أثنای خواندن آن بود که شما غالب شوید (فصلت ۲۶) این سیاست شان بود. و لاکن در رمضان سال

پنجم بعثت این واقعه ای عجیب رخ داد. مشرکین در بیت الحرام جمع شده بودند و مؤمنان هم همرایشان بودند. و رسول الله (ص) همرایشان بودند. رسول الله (ص) این جمعیت بزرگ مردم از مؤمنان و کافران را مشاهده کردند و ناگهان در وسط مردم ایستاد شدند و شروع کردند به قرائت نمودن سوره ای از سوره های قرأن کریم. تنها تلاوت نمودند. سوره ای نجم را بطور کامل قرائت کردند.

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى (١) مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى (٢) وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى (٣) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى (٤) عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى (٥) ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى (٦) وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى (٧) ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى (٨) فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (٩) فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى (١٠) مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى (١١) أَفَتُمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى. (١٢) قسم بستاره چون فرو افتد. گمراه نشد این یار شما و غلط نکرده است راه را. و سخن نمیگوید از خواهش نفس. نیست قرأن مگر وحی که بسوی او فرستاده میشود. آموخته است او را فرشتهٔ بسیار با قوت. صاحب حسن پس راست ایستاد آن فرشته. و او بکنارهٔ بلند آسمان بود. باز نزدیک شد و فرود آمد. پس رسید به مسافت دو کمان یا نزدیک تر از آن. پس پیغام رسانید بسوی بندهٔ خدا آنچه رسانید. دروغ داخل نکرد دل پیغامبر در آنچه معائنه کرد. آیا شما گفتگو میکنید با پیغامبر در آنچه می بینید. شکوه کلمات و آیات مشرکین را گرفتار کرد. بر کلام عجیب که بشر برآن قادر نیست خیره شدند. حرکت نکردند و ساکن ماندند. آیات مانند برق در قلوب شان تصادم می کرد. زبان ها بی صدا شد و پای ها بی حرکت شد و چشم ها به رسول الله (ص) دوخته شد. و رسول الله (ص) قرائت را با صدای دلنواز شان تکمیل کردند. بلکه ایشان شروع نمودند به قرائت آیاتی که بت های قریش و معبودان مزعوم شان را احمق قرار میداد.

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى (١٩) وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى (٢٠) أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنْثَى (٢١) تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى (٢٢) إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى (٢٣) آیا دیدید لات را و عزی را. منات سومی بی قدر را. آیا شما را فرزند باشد و خدا را دختر. این قسمت آنگاه قسمت بی انصاف باشد. نیست این مگر نامهای چند که مقرر کرده اید شما و پدران شما فرود نیاورده است خدا بر ثبوت آنها هیچ دلیلی

پیروی نمی کنند مگر وهم فاسد را و چیزی را که خواهش میکند نفسها و هر آئینه آمده است ایشان را از پروردگار ایشان هدایت.

و با اینکه آیات معبودان قریش را توهین می کرد و شأن شان را تحقیر می کرد مشرکین یک کلمه ای هم نگفتند بلکه به گوش دادن به قرأن ادامه دادند. و بطور کامل در آن خیره شدند. و رسول الله (ص) آنرا تا آخر تکمیل کردند. تا اینکه در آخر آن رسیدند. تا که آیه ای سجده را قرائت کردند.

أَزِفَتِ الْآَزِفَةُ (٥٧) لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ (٥٨) أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ (٥٩) وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ (٦٠) وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ (٦١) فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا (٦٢) نزدیک آمد قیامت. نیست او را سوای خدا هیچ ظاهر کننده. آیا از این سخن تعجب می کنید. و خنده می نمائید و نه می گریید. و شما بازی کننده هستید. پس سجده کنید خدا را و پرستش نمائید .

بعداً رسول الله (ص) سجده نمودند. و بعداً مؤمنان سجده نمودند. لاکن چیز غیر منتظره بزرگ این بود که مشرکین هم خود را از سجده نمودن به الله رب العالمین مانع شده نتوانستند. همه ایشان با رسول الله (ص) سجده نمودند. قلب هایشان در پرواز شد و عقل هایشان گیچ شد. بعداً از سجده بلند شدند. و این مفاجأت قلب هایشان را خوف زده ساخته بود. چه کردیم؟ قلب هایشان ایمان را برای لحظه ای لمس کرد.بعداً سر های خود را تکان دادند. چه کردیم؟ وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ. و انکار آن کردند از روی ستمکاری و تکبر و باور داشته بُوَد آن را دلهای ایشان پس بنگر چگونه بود آخر کار مفسدان. (النمل ١٤)

پس مشرکین در مکه در حالتی جمع شده بودند که قبلاً در چنین صحنه ای مانند این حاظر نشده بودند. و شروع کردند به ملامت کردن و سر زنش نمودن آن مشرکینی که با رسول الله (ص) سجده کرده بودند. و در دست مشرکین افتادند و نمی دانستند چه کنند. بعداً شیطان شان بالای شان غلبه کرد و برایشان وحی فرستاد تا بر رسول الله (ص) دروغ را افترأ نمایند. پس چه دروغی بستند؟ اشاعه کردند که رسول الله (ص) آیات معینی را قرائت نمودند که شأن بت های لات و عُزّىٰ را بلند می برد. و از این خاطر وقتی که آیات سجود آمد برای تعظیم معبودان خود سجده کردند. این توهین را تهمت

نمودند تا از ایمانی خارج شوند که در قلوب شان داخل شده بود.

برگشت اول مهاجرین حبشه به مکه

لاکن موضوع سبحان الله به صورت مختلفی به حبشه رفته بود. به گوش های مسلمانان در حبشه آوازه چنین رسیده بود که مکه ایمان آورده است و مردم اش به اسلام داخل شده اند. گفتند حمزه و عمر رضی الله عنما ایمان آوردند پس مسلمانان واضحاً ظاهر شدند و دارای عزت شدند و بعداً با ایمان آوردن به آنچه که رسول الله (ص) میگویند مشرکین با رسول (ص) یکجا سجده کردند. و مکه حالا مسلمان شده است. مسلمانان در حبشه اینطور فکر کردند. پس بعد از ایمان آوردن مکه باقی ماندن در حبشه چه فایده دارد.

چطور چنین اشتباهی در فهم مسلمانان در سر زمین حبشه اتفاق افتاد؟ یا اینکه کسی در انتقال دادن خبر از مکه به حبشه خطاء نموده است یا اینکه در آنجا کسی در فهم خبر درست اشتباه نموده است. و لاکن در هر دو حالت بخاطر این اشتباه سرگردانی و خستگی بزرگی برای مسلمانان در حبشه ایجاد شد. مسلمانان تصمیم گرفتند تا به مکه کوچ کنند. و آن بعد از اشاعه بود. اشاعه ای غیر صحیح. سبحان الله که مسلمانان چقدر قیمت ها را بخاطر شایعات پرداخته اند. و چقدر وقت و زحمت و پول تنها بخاطر شایعات ضایع شده است. و مسلمانان باید قبل از تصمیم گرفتن معلوم نمایند. به اعتقاد من مهاجرین در حبشه باید یك کسی را به مکه می فرستادند تا اطمئنان خود را در صحت خبر حاصل می کردند قبل از اینکه زنان خود را و اطفال خود را جمع کرده بودند و آن راه های طویل و دشوار و خسته کن را از وسط دریا ها و صحرا ها عبور نمودند. یا منتظر می بودند تا پیغان واضحی از سوی رهبر ورزیده ایشان رسول الله (ص) برایشان می رسید که حتماً برایشان خبر می داد اگر مکه براستی ایمان می آورد و اگر مصلحت آن می بود که به مکه برگردند. لاکن آن چنان نشد. مسلمانان در راه طولانی سرکردان شدند و مسافات طویل را در بحر پیمودند و به مکه آمدند و قلب های شان از فرحت مملوء بود. بعداً صدمه طاقت فرسا بود. کشف نمودند که خبر یك اشاعه بود. ولا حول ولا قوة الا بالله. اضطراب و غم و اندوه زیادی را مسلمانان در طریق این دعوت

متحمل شدند.

لاکن به فضل الله مسلمانان به اندازه ای کافی در حذر بودند وقتیکه به مکه نزدیك شدند. تا شب انتظار کشیدند و خارج از مکه توقف نمودند و قاصدی را فرستادند و برایشان خبر آورد. هنوز هم مردم مکه مشرك هستند. مشکل بزرگ است لاکن الله مستعان است. مسلمانان اجتماع کردند و مجلس شوریٰ را منعقد کردند و از شورای خود با سه وصیت خارج شدند. و استقرار به این نمودند که به این سه وصیت تقسیم شوند. توصیه ای اول این که اکثریت شان بدون داخل شدن در مکه برای بار دوم به حبشه بر گردند. این کار بالای نفس شاقه است و لاکن آن دارای بیشترین امن خواهد بود. توصیه ای دوم اینکه بعض مسلمانان برای انجام دادن بعض مصالح خود بصورت مخفیانه و سِری داخل مکه شوند و دیگر مهاجرین بعداً دو باره به حبشه عودت کنند. و مفهوم این بود که آنها در مکه جز برای مدت کوتاهی باقی نمی ماندند بخاطری که شهر بسیار کوچکی بود و ناممکن بود که در آن کسی برای مدت طولانی از چشمان مردم پنهان بمانند. اما توصیه ای سوم این بود که بعض شان علنی و آشکارا داخل مکه شوند لاکن تحت مجاورت واضح و حمایت اعلان شده تا در معرض قتل یا تعذیب شدید قرار نگیرند. اینها احوال حبشه را به رسول الله (ص) شرح خواهند داد و تجربه ای هجرت را با مسلمانان مکه تبادله کنند. و به راستی همین کار اتفاق افتاد. و اکثریت بدون داخل شدن به مکه به حبشه برگشت نمودند. و بعض شان سِراً به مکه داخل شدند و بعداً به حبشه برگشتند. و بعض شان به مکه بصورت آشکار داخل شدند. کسانی که علنی به مکه داخل شدند عثمان بن عفان (رض) و زوجه اش سیده رُقَیَّه بنت رسول الله (ص) و عثمان بن مظعون (رض) بودند.

عثمان بن عفانِ اموی تحت حمایت قبیله ای قوی خود قبیله بنی أُمَیَّه داخل شد. اما عثمان بن مظعون در مجاورت ولید بن مُغیره ای مشرک داخل شد. و او از قبیله ای بنی مخزوم بود. و آن بخاطری که قبیله ای عثمان بن مظعون که قبیله ای بنی جُمَح بود از قبایلی بود که به شدید ترین نحو با خودش در محاربه بود. و از شدید ترین ایشان علیه او أُمَیه بن خَلَفِ جُمَحی بود (لعنه الله). پس عثمان بن مظعون در اجاره ای ولید بن مُغیره داخل شد. و لاکن آن اجاره ای غیر مشروطه بود.

اولاً سجود مشرکین در کعبه با رسول الله

قبل از این گفتیم که مشرکین بعد از اسلامِ حمزه و عمر رضی الله عنهما بطور نسبی دست خود را از مسلمانان بالا کشیدند. و لاکن امور سر از نو گرفت و مشرکین سر از نو به نشاط آمدند و مسلمانان را سر از نو تعذیب می کردند. اولاً سجود مشرکین در کعبه با رسول الله. بدون شک که این حادثه در مکه سبب اضطراب شد. و کسی که در ایمان آوردن متردد بود حالا باید به جدیت فکر کرده باشد. خصوصاً در سایه حمایت مادی و معنوی که اسلام آوردن حمزه و عمر رضی الله عنمها پیشکش نموده بود. لذا قریش در دوباره به راه انداختن قهر و تعذیب فکر کردند. و آن برای منع امتداد اسلامی فرا گیرنده در مکه بود.

دوم: خبر استقبال گرم از طرف نجاشی برای مهاجرین مکه

دوم خبر استقبال گرم و کریمی که نجاشی برای مهاجرین مسلمانان پیش نموده بود به مکه رسید. و آن معنویات مسلمانان را بلند برد و از ناحیه ای دیگر معنویات کفار را پائین برد. مشرکان مکه با نجاشی علاقات تجاری و صداقت داشتند. بدون شک که این امور بالای صداقت و موافقه ای جدید با مسلمانان تأثیر خواهد داشت. از اینرو مکه سر از نو تصمیم گرفت تا برای مواجهه شدن با دعوت سر از نو در نشاط شود. پس چه کرد؟

اولاً تصمیم گرفتند تا مؤمنان را از برگشت از سفر منع کنند. حراست مخارج مکه را تجدید نمودند. متارده یا برگشت دادن همه کسان که از مکه خارج شدند. و هرکسی را که معلوم بود ایمان آورده است یا در ایمان آوردنش اشتباهی هستند در لست ممنوعین از سفر گذاشتند. همه ای این بخاطر توقف دادن هجرت به حبشه. و شاید کسی در این فکر بیأفتد که مشرکین در ترک نمودن مکه خوش خواهند شد. خلاص، از مشاکل و نگرانی هائیکه موجودیت ایشان سبب شده است راحت خواهند شد. پس چرا ایشان را از هجرت مانع میشوند؟ لاکن قریش به طریقه ای دیگری فکر میکردند. اول اینکه مؤمنان به حبشه نرفته اند جز اینکه برخواهند گشت. حبشه جز یک پایگاهی بیش نیست که در آن مسلمانان تربیه میشوند تا دو باره با قدرت بیشتر برگردند. مؤمنان صاحبان این قضیه هستند و

به زندگی راحت در حبشه راضی نخواهند بود و قضیه ای خود را ترک نخواهند نمود. و طوریکه رسول الله (ص) برایشان ذکر نموده بودند که ایشان بطور خاص برای قوم خود مبعوث شده اند و بطور عام برای مردم. و مؤمنان حتماً آخرین کوشش خود را خواهند نمود تا این دعوت را در مشارق و مغارب زمین برسانند. و شکی نخواهد بود که مکه از مهمترین نقاط برای مؤمنان خواهد بود. یعنی که مؤمنان حتماً دو باره به مکه برخواهند گشت.

دوم اینکه مؤمنان ارتباط حبشه را با مکه فاسد میکنند. چون وقتیکه مردم حبشه اخلاق مؤمنین را و بلوغ شان را و خلوص و پاکدامنی شان را ببینند. آنها شدیداً از افعال کسانیکه ایشان را تعذیب نموده اند متنفر خواهند شد و شاید علاقات سیاسی و اقتصادی خود را با مکه قطع نمایند . آن ضرر بزرگی خواهد بود.

سوم اینکه مردم مکه چه میدانند که ممکن مردم حبشه به اسلام داخل خواهند شد و بعداً به سوی مکه برای جنگ با آن خواهند آمد. و قریش با دولت حبشه و لشکر حبشه و پادشاه حبشه توان جنگ را ندارد. و از اهل مکه بعید نیست آنچه که در حادثه ای ابرهه الأشرم اتفاق افتاد و او تنها تابع پادشاه حبشه بود. او در منطقه ای یمن بود و تابع دولت حبشه بود.

چهارم اینکه قریش از انتشار اسلام در خارج از آن خوف داشتند. دعوت مسلمانان قانع کننده است. و دین شان قیم یعنی با ارزش است. و قرأن شان معجزه انگیز است و اگر آزادی ای دعوت برایشان گذاشته شود شکی نیست که عموم مردم دارای فطرت سلیمه در این دین داخل خواهند شد. پس مؤمنان باید از سفر منع شوند. و بر اقامت نمودن شان در سرزمین مکه حد تعیین شود. اهل باطل در مکه اینچنین فکر میکردند. این بود یک وسیله ای منع نمودن مسلمانان از خارج شدن از مکه. وسیله ای دیگر این بود که اهل باطل در مکه قبلاً از آن در منع نمودن دعوت استفاده نموده بودند. و آن وسیله ای تعذیب شدید بود سر از نو. وسیله ای عاجز، وسیله ای ضعیف، وسیله ای شکست خورده. به عقب برگشتن زشت در انسانیت. برگشتند و شروع کردند به تعذیب کردن کسانی

که در مکه باقی مانده بودند. و حمزه و عمر رضی الله عنهما بحیث افراد نتوانستند که برای حمایت مؤمنین در این جنگ منظم قریشی کاری کرده بتوانند.

در این موقع سخت و تحت این فشار قریش ظالم و خوف ریشه کن شدن عمومی مسلمانان در لحظات غضب و غیر محسوب و غیر مدروس، در چنین موقف نا مطبوع رسول الله (ص) تصمیم خود را برای هجرت برای بار دوم به سر زمین حبشه صادر نمودند. بار اول ده نفر از مردان و چهار نفر از زنان هجرت نموده بودند. بعداً به مکه برگشتند طوریکه ذکر کردیم، که بعداً بعضی ایشان دو باره به حبشه برگشتند. اما این بار اوامر هجرت بیشتر از هشتاد مرد مسلمان صادر شد. بیشتر از هشتاد. هشتاد و دو یا هشتاد و سه اگر عمار بن یاسر در بین شان بوده باشد. و همچنان هجده نفر زن هجرت نمودند که یازده نفر آنها قریشی بودند و هفت نفر شان غیر قریشی. آن غیر از اطفال بود. فقه موازنات. رسول (ص) بحیث قائد مسؤل اهداف واضح معین داشتند. و رؤیا نزد شان تماماً واضح بود. ایشان با مرونت یا جهش سیاسی و فقهی عالی حرکت میکنند. اهداف واضح است. دعوت باید به عموم مردم برسد. و دعوت به مردم نخواهد رسید مگر از طریق داعیان. و داعیان به مرحله ای از آزار و اذیت رسیده اند که با آن ادامه دادن به دعوت مشکل شده است. پس تصمیم باید با جرئت و در وقت مناسب باشد. هجرت بیشتر از هشتاد نفر و آن ممثل نصف توانائی مسلمانان بود در آنوقت. تصمیم استراطیجیکی بسیار مهم. موازنه بین هجرت و ترک دیار و نقل میدان عمل به حبشه و بین باقی ماندن در مکه و ادامه ای دعوت با تضئیق و تنگدستی شدیدی که قریش آنرا پیگیری میکردند. موازنه، شاید جوانان در جوش و خروش بگویند باقی میمانیم نتایج هر چه که باشد. و اگر آن به مرگ بکشاند آن مرگ فی سبیل الله خواهد بود. لاکن رسول الله (ص) بحیث یک قائد و رهبر سیاسی با تجربه و داعیه ای حکیم میدانند که امور به این طریقه سیر نمیکند. الله عز و جل نبات ضعیف را خلق نموده است. آنرا ضعیف نرم و ملایم و نازک خلق نموده است. وقتیکه باد شدید میوزد نبات همرایش خم میشود تا نشکند. و وقتیکه پیکر آن کلان میشود و درخت بزرگی میشود و ریشه هایش عمیق میشود دیگر در مقابل باد خم نمیشود بلکه ثابت میماند و باد هر اندازه که قوت اش شدید باشد از اطرافش میگذرد. مؤمن فقیه اینطور میباشد. رسول الله (ص) با جرأت تصمیم گرفتند. و این

تصمیم صد چند مشکل تر بود از تصمیم هجرت اول. چرا این تصمیم مشکل بود؟ و مسلمانان در راه هجرت دوم شان از مکه به حبشه چه کردند؟ و نجاشی (رح) ایشان را چگونه استقبال نمود؟ و عکس العمل اهل مکه چه بود وقتیکه از این هجرت بزرگ به سر زمین حبشه خبر شدند؟ و دروس بسیار عظیم برای استفاده از این هجرت بزرگ، هجرت دوم به حبشه چه است؟ آنرا و غیر آنرا در درس آینده انشاء الله خواهیم دانست. فسَتَذكُرونَ ما أقولُ لكُم و أُفَوِضُ أمری إلی اللهِ إن اللهَ بصیرٌ بِالعِبادِ و جزاكُمُ اللهُ خیراً كَثیراً و الّسلام علیکم و رحمت الله وبرکاته.